



چهره واقعی مالکوم ایکس



دنزل واشنگتن در نقش مالکوم ایکس

● نگاهی به فیلم «مالکوم ایکس» ساخته «اسپایک لی»

کوششی برای زدودن غبار تحریف از چهره یک اسطوره

■ گردآوری و ترجمه: وصال روحانی

■ باتوجه به کمی بودجه‌ای که کمپانی برادران وارنر برای تولید

فیلم در نظر گرفته بود، «اسپایک لی»

کارگردان فیلم ناگزیر به جذب کمکهای مردمی روی آورد.

برای تامین حقوق اجتماعی سیاهپوستان در بوستون کوشش می‌کند و به کارهای هنری نیز اشتغال دارد. تلاش خود را مصروف جلوه‌گر شدن معانی عمیق کلام مالکوم ایکس در اشعار خود می‌کند. اما او ناسف می‌خورد که در محیط زندگی اجتماعی طی این روزها، بیش از آن که ایده‌ها و طرز تلقی مالکوم ایکس باب باشد، لباسهای منقش به نام و نشان او (که به هر حال، اهداف تجاری را تعقیب می‌کنند) رواج دارند. ویلر، در این باره می‌گوید: بیشتر افراد طرف صحبت تان، نمی‌توانند آدرس محل‌های فروش کتاب «مالکوم ایکس صحبت می‌کند» را به شما بگویند، اما در عین حال، به محض اینکه از آنها سراغ اماکن فروش لباسها و کلاههای مزین به نام و نشان او را بگیرید، آدرس دقیق آنها را به شما می‌دهند.

جوینده‌ی پر تلاش حقیقت

اما مالکوم ایکس، حقیقتاً که بود؟ جوابی که به این سؤال می‌دهیم، در ظاهر پیچیده است، چرا که در پاسخ می‌گوییم او یک سارق، مستاجر و مقیم چند ساله‌ی زندان، مبلغ تحرکات ضد سفیدپوستان و درهمان روند، جوینده‌ی پر تلاش حقیقت و انصاف و عدالت، برای سیاهپوستان شریف و آزادیخواه در سطح جهان بود. و پس از مرگ، مالکوم ایکس به یک شهید، افسانه و به تبع آن، وسیله‌ی سودجویی شرکت‌های تجاری بدل شد با تلاشی که اسپایک لی، کارگردان سیاهپوست و نوجوی آمریکایی، همراه با بازیگر نقش اول، دنزل واشینگتن صورت داده‌اند و

بنسون ویلر، شاعر تلاشگر و سیاهپوستی که در هارلم رشد کرد، در ایام نوجوانی اش، هر آنچه درباره مالکوم ایکس شنید، نکاتی منفی بود. عده‌ای، مالکوم ایکس را فردی دارای خلق نامناسب و خوی نادرست توصیف می‌کردند و ویلر نیز نماد تند و خشونت را در حرکات وی می‌یافت، ویلر به یاد می‌آورد که در آن زمان، یک بار همراه با خانواده اش، برای شنیدن حرفهای ایکس، به محل یکی از سخنرانی‌های وی رفت و آنچه آنها در آن مکان، از زبان این سیاهپوست قد بلند خشمگین شنیدند، موجب وحشت همگی‌شان شد. طی آن سخنرانی و چند سخنرانی مشابه، مالکوم ایکس سفیدپوستان را «شیاطین» و افرادی صاحب ظن منفی به سیاهپوستان شریف توصیف کرد. ویلر، حتی چند سال بعد از اینکه مالکوم ایکس طی یک ترور به سال ۱۹۶۵ کشته شد، وی را همانند یک فرد لاابالی، هفت تیرکش و نامتعادل می‌دید و او را خارج از چارچوب قراردادهای صحیح اجتماعی تلقی می‌کرد.

متن حقیقی سخنان مالکوم ایکس

اما چندی بعد، ویلر جوان، با به کالیج گذاشت و در آنجا، داستان کامل زندگی مالکوم ایکس و متن حقیقی سخنان وی را خواند و از این راه، «مالکوم ایکس خوب» را کشف کرد. و در این کشف تازه، ویلر، مالکوم ایکس را مردی یافت که منادی آزادی و آزادی سیاهپوستان و خواهان حفظ حرمت آنها و ایجاد فضای زندگی توأم با عدالت، برای آنان است. ویلر، امروز که

■ به هنگام فیلمبرداری

«مالکوم ایکس»، کوشش شد تا

گروه کارگردانی فیلم

کشته شوند

■ اسپایک لی، با بهره‌گیری از

بازی کوتاه

«نلسون ماندلا» در فیلم

«مالکوم ایکس» به پیام «ایکس»

هویتی جهانی داد.

به لطف عرضی فیلم «مالکوم ایکس» این شخصیت سیاهپوست و ارزشمند، می‌رود که به کاراکتری بزرگتر از زندگی تبدیل شود. حتی پیش از آنکه این فیلم، برای اولین بار طی ماه نوامبر سال ۱۹۹۲، در سینماهای عمده آمریکا و کانادا عرضه شود، هجوم تبلیغاتی در مورد این فیلم آغاز شده بود. پیش از عرضه فیلم، دست کم شش مجله‌ی عمده، تصاویر مالکوم ایکس، اسپایک لی و یا دنزل واشینگتن را که در فیلم، نقش این مبارز سیاهپوست را بازی می‌کند، روی جلد خود چاپ کرده بودند. و انتظار می‌رود که طی سال ۱۹۹۳، تعداد زیادی کتاب بیوگرافی وی و یک فیلم مستند تلویزیونی جدید، درباره او به بازار ارائه شود. حتی خود اسپایک لی، کتابی نوشته است با عنوان: «دشواربهای ساخت فیلم مالکوم ایکس»، و در آن، مواعی را که فرا راه وی، برای تهیه این فیلم وجود داشت، تشریح کرده است. جدا از مسایل تبلیغاتی و سودجویی که بی‌آمدهای نامناسب هر رخداد هنری است، باید به واکنش‌ها و طرز نگرش افراد و اقشار مختلف نیز، در این ارتباط اشاره داشت. درون جامعه سیاهپوستان، احساس علاقه و تعلق که نسبت به مالکوم ایکس وجود دارد، چنان زیاد است که برخی، اسپایک لی را منحصرأ به خاطر اینکه دست به ساخت این فیلم زده است، مورد انتقاد قرار داده‌اند. نویسندگی بنام امیری پاراکا مدعی شده است که اسپایک لی بیش از آن به طبقه مرفه جامعه تعلق دارد که بتواند بیانگر صادق دشواری‌های زندگی مالکوم ایکس باشد. برخی دیگر که در فیلم‌های قبلی اسپایک لی، پرداخت بیش از حد وی به گرایش‌های شخصی او را ناظر بوده‌اند، در مورد توانایی او برای توصیف صادقانه‌ی زندگی مالکوم ایکس به تردید افتاده‌اند برغم این انتقادات و نظرات ناملائم، اسپایک لی توانسته است فیلمی بسازد که نه فقط برآورنده‌ی خواستها و نامین‌کننده‌ی معیارهای آثار کلاسیک و پرطرفدار و هالیوودی است، بلکه به تمامی، وفادار به مطالب کتاب بیوگرافی این شخصیت مبارز است. آکس هیلی، که در نوشتن این کتاب دست داشت و پیش از مرگش، نسخه‌ای اذیت نشده از فیلم اسپایک لی را دید، می‌گفت: اگر مالکوم ایکس زنده بود، از تماشای این فیلم لذت می‌برد.

تنها اشخاص دخیل

اسپایک لی، در راه ساخت و عرضی فیلمش، سیک‌روزنامه‌نگاری تحقیقی را به کار می‌گیرد و از این راه، تلاش می‌کند داستان مرگ ناگوار مالکوم ایکس را بازگوید. بلافاصله پس از ترور مالکوم ایکس، گروهی از افراد تندرو، به عنوان تنها اشخاص دخیل در ماجرای مرگ این شخصیت که طی یکی از سخنرانی‌های عصر یکشنبه‌اش به تاریخ ۲۱ فوریه ۱۹۶۵ در تالار اجتماعات واقع در منطقه هارلم به قتل رسید، معرفی شدند. اما تحقیقات بعدی نشان داد که در ماجرای قتل وی الیجا محمد، پیشوای پیشین مالکوم ایکس نیز دست داشته و احتمالاً با دستور غیر مستقیم او، این شخصیت مبارز به قتل رسیده است. اما اسپایک لی، با گذاشتن گام‌هایی فراتر، توطئه‌ای وسیعتر را برای نابودی مالکوم ایکس به تصویر می‌کشد و تصریح می‌کند که

اف.بی.آی، از نقشه‌ی قتل او مطلع بوده، اما اقدامی برای توقف این برنامه صورت نداده است. اسپایک لی برخلاف اولیور استون به هنگام ساخت فیلم جی.اف.کی (عرضه شده در سپتامبر ۱۹۹۱)، تلاش خود را مصروف به تصویر کشیدن نقشه‌ی جمعی و توطئه‌ی گروهی ترور مالکوم ایکس نمی‌کند و آنچه را که مطرح می‌کند، با تصاویر متعدد مقابل بیننده‌ها قرار نمی‌دهد. بلکه می‌کوشد تمرکز کار خود را روی زندگی مالکوم ایکس قرار دهد و تعداد زیاد تغییر شخصیت‌های وی را بیان کند. اسپایک لی، در توجیه نحوه کارش می‌گوید: این تحول دائمی شخصیت وی بود که نظر مرا جلب می‌کند و این روند همیشگی تغییر کاراکتر او بود که مرا به حیرت می‌کشد.

وجدان آگاه مردم

با اینکه فیلم اسپایک لی، بشدت جذاب است، اما سرانجام نمی‌تواند توضیح دهد که چرا مالکوم ایکس، آن گونه مردم را منقلب می‌کرد و چگونه امروز، نماد وجدان آگاه مردم و تمایل درونی آنها، به حفظ حقوق اقشار و اقوام مختلف است. باید گفت که «مالکوم ایکس»، اولین تلاش وسیع اسپایک لی، برای ساختن فیلمی از سبک اپیک (حماسی) است و می‌توانیم بیفزاییم که او ضمن این تلاش، اعتماد به نفس و ظرافت از خود بروز می‌دهد. این فیلم ۳ ساعت و ۲۱ دقیقه‌ای، به ترمی و لطف می‌گذرد و به ندرت، در آن کندی و توقف حس می‌شود. از بسیاری جنبه‌ها، این فیلم منطقی‌ترین اثر اسپایک لی است و فیلمی است که در چارچوب آثار اپیک و مبتنی بر بیوگرافی هالیوود، براحتی می‌گنجد. اما برخلاف سایر آثار «اپیک»، غیر ممکن است که بتوان با یک نتیجه‌گیری انتزاعی و ساده و مستقیم، از تماشای این فیلم فارغ شد و با یک خط واحد فکری، از تماشاخانه‌ی محل نمایش این فیلم بیرون آمد. درون این فیلم، آن قدر سبک و روش و آن قدر قصه و فیلم، نهفته و جاری است که به تعدد کاراکترهای مختلف موجود در شخصیت خود مالکوم ایکس است. مالکوم ایکس، نامهای بسیاری داشت. با نام مالکوم لیتل بدینا آمد، بعداً نام «قرمز» را بر وی نهادند و این به نشانه‌ی رنگ موهای او بود. این اسم، بیشتر در سالهای اشتغال وی به امور خلاف و فرار از قانون و افتادن در چنگ آن، در شهر و منطقه بوستون و هارلم، مورد استفاده قرار می‌گرفت. همچنین، در مدت زمانی قابل توجه از ایام ۶/۵ ساله‌ی حبس او، وی را «شیطان» خطاب می‌کردند.

طی کردن راههای مختلف

اندک زمانی بعد، نام مالکوم ایکس که به نوعی، اشاره به سیاهپوست و مسلمان بودن وی داشت، به او اطلاق شد و سرانجام، بعد از اینکه او از گروه وابسته به الیجا محمد جدا شد، نام حاج مالک آل شباز را برای خود برگزید. هر چه بود، زندگی مالکوم ایکس، سلوکی سرشار از طی کردن راههای مختلف و رسیدن به حد کمال بسیاری از امور - چه خوب و چه بد - بود. او تندروی و افراط را از زندگی خود دور نمی‌کرد و اسپایک لی و فیلمبردار تحت استخدام او، ارنست دیکوسون، علاقه‌ای ندارند که این زندگی را آرام و بی‌نوسان نشان دهند. آنها، برای به تصویر کشیدن هر یک از تغییرات رادیکال زندگی مالکوم ایکس، روش تصویربرداری مشخص و متفاوتی را انتخاب می‌کنند

و به این ترتیب، هر کدام از مقاطع کلیدی زندگی او را به نوعی خاص عرضه می‌دارند. قرار است داستان زندگی مالکوم ایکس، افسانه‌ی شکل‌گیری شخصیتی باشد که می‌کوشید حفظ حقوق مسلم سیاهپوستان را به نحوی جدید بیان دارد. پیام او، برای «کسب غرور و عزم راسخ، از هر طریق ممکن»، به تدریج پس از آنکه وی در جریان یک ترور به قتل رسید، تأثیرگذاری و ابعادی افسانه‌ای یافت. شکی در این نیست که اسپایک لی، این شخصیت مبارز را می‌پرستد. تصاویر و اصوات دوگانه پایان فیلم، که شامل پخش ترانه‌ای از اوزی دیویس به نام «هرنس سیاه درخشان ما» بر روی تصاویری از مالکوم ایکس واقعی و همچنین، سفری به سوئوتو و نشان دادن سیمای نلسون ماندلا، به هنگام ادای جملاتی از مالکوم ایکس می‌شود، در واقع فراهم آوردن افسانه‌ای کامل از این شخصیت است، اما اسپایک لی، به این بسنده نمی‌کند و نما و تصویرسازی‌اش را از حد تکیه بر مسائل عاطفی و علایق شخصی فراتر می‌برد.

دیدگاههای اجتماعی

کارگردان جوان، اما توانای سیاهپوست، نیک می‌داند که با تکیه‌ی صرف بر زندگی سیاسی مالکوم ایکس و یا اکتفا به بیان دیدگاههای اجتماعی او، نمی‌تواند نظر بیننده‌ها را برای مدتی طولانی جلب کند. از این رو است که بیش از یک سوم زمان فیلمش را به تصویر کشیدن زندگی اولیه‌ی مالکوم ایکس که مملو از کج‌روی، خوشگذرانی، سرقت، رفت و آمد با افراد ناباب و در اماکن ناپسند است، اختصاص می‌دهد، طی این زمانها، اسپایک لی تلاش دارد مالکوم ایکس را همانند انسانی معمولی با نیازهای عادی‌اش جلوه‌گر سازد و در کنار آن، تحول درونی را که درون این شخصیت شکل می‌گیرد و بزرگترین مشخصه‌ی اوست نشان دهد. بدلیل غوغای تبلیغاتی زیادی که پیرامون گرایش‌های سیاسی مالکوم ایکس برپا شده است، عده‌ای متحول شدن او را از نظر مذهبی و اصول اخلاقی از نظر دور نگه داشته‌اند. وی، در ابتدا به تورات، آن گونه که الیجا محمد آنرا توصیف می‌کرد، روی آورد و سپس، به اسلام گروید. در بازی آرام، اما معظم و درخشانی که دنزل واشینگتن در نقش مالکوم ایکس طی این فیلم ارائه می‌دهد، ما شاهد اصولگرایی مطلق این کاراکتر و دوری جستن‌اش از پاره‌ای لذات دنیوی هستیم. او مردی است که نیازی مفرط به باور ارزش‌ها و معیارها دارد. امروز تماشاگران این فیلم، ناخودآگاه در ذهن‌شان به قیاس این فرد انقلابی دهه ۱۹۶۰، با بسیاری از معتقدان به اصول و پیروان آزادی در دهه ۱۹۹۰ مشغول می‌شوند. فیلمنامه‌ی این اثر که توسط آرنولد پرلر و جیمز بالدوین (بدون آنکه نامش در تیتراژ بیاید) و خود اسپایک لی نوشته شده است و بر اساس کتاب «بیوگرافی مالکوم ایکس» تنظیم شده است، این کاراکتر ویژه را، فردی توصیف می‌کند که به پیدا کردن یک پدر معنوی بی‌علاقه نیست. و در جستجویی که مالکوم ایکس برای یافتن این پدر انجام می‌دهد، می‌بینیم که بیوسته از سوی افراد مورد نظرش، از پشت خنجر می‌خورد، ابتدا، راهگشای او در امور خلاف، که کاراکتری است بنام آرچی (با بازی دلروی لیتلو)، به او پشت می‌کند و سپس، پشتیبان او در زندان، که نامش «پیتر» (با بازی آلبرت هال) است، او را تنها

می‌گذارد. و سرانجام، الیجاه محمد (با بازی آل فریمن جونیور)، با اینکه او را از مرگ نجات می‌دهد اما طبق ایده‌های ارائه شده در فیلم، موجب مرگ وی نیز می‌شود.

سرنوشتی بجز مرگ

در چنین شرایطی است که می‌بینیم در اواخر قصه، کاراکتر مالکوم ایکس از همه سو، دست تنها مانده و باور آورده است که سرنوشتی جز مرگ ندارد. سفیدپوستان، او را همانند یک شیطان می‌نگرند و گروه‌های سیاسی و مذهبی سیاهپوستان نیز، در پشت پرده ضد وی فعالیت می‌کنند. بر این اساس است که فضا و بدی مرگ و نیستی، در این مقاطع و صحنه‌های پایانی فیلم حس می‌شود. و هنگامی که تروریست‌ها، به روی مالکوم ایکس آتش می‌کشند تا او را از پای در آورند، تماشاگران، چیزی همانند لیخند رضایت را، بابت بدست آوردن معبود و کسب خواسته‌های دل، بر لبان وی می‌بینند. او کاملاً راضی به مرگ بوده است. مالکوم ایکس، برخلاف بسیاری از قهرمانان حماسی دیگر، مردی مظهر حرکت و فردی پیوسته در تحرك نبود، بلکه نقطه‌ی قوت او، حرف‌ها و خطابه‌هایش بود که مردم تشنه‌ی عدالت را به حرکت در می‌آورد. و در این راستا، فیلم «مالکوم ایکس»، شاید اولین اثر هالیوودی باشد که غرور سیاهپوستان شریف و مبارز را به تصویر می‌کشد و جز این، قصد و هدفی ندارد. همسر بیوه‌ی مالکوم ایکس که پتی شاه‌زاد نام دارد، از مشاوران تهیه‌ی این فیلم بوده است و به این سبب است که صحنه‌های مربوط به آشنایی و بسط روابط و سرانجام ازدواج این دو، قدری خشک و رسمی و عاری از احساس تدوین شده است چرا که او مانند بسیاری از موارد مشابه، از باز کردن صندوقچه‌ی اسرار و از بیان تمام حقایق ابا داشته است.

به تصویر کشیدن زندگی عادی

اصولاً اسپایک لی، در نیمه‌ی اول اثرش که رها از قید و بندهای معنوی نیمه دوم فیلم است، راحت‌تر و در کارش موفق‌تر نشان می‌دهد و این امر، تأیید این نظریه است که به تصویر کشیدن زندگی عادی و سرشار از خوشی، ساده‌تر و راحت‌تر از بیان زندگی پاك و مبتنی بر اخلاق است. در همان نیمه اول فیلم است که اسپایک لی، رابطه‌ی مالکوم ایکس با زنی سفیدپوست به نام سوفیا (با بازی کیت ورتون) را با استادی ترسیم می‌کند و جالب‌تر این که خود کارگردان، در نماهایی از این مقطع از فیلم، در نقش شورتی، همکار مالکوم ایکس در امور خلاف ظاهر می‌شود و ایفای نقش جالبی دارد. طی این زمان، طراحی صحنه و لباسها، به شکل آن زمان (دهه‌های ۴۰ و ۵۰) به شکلی دوست‌داشتنی و موفق صورت گرفته است و انتخاب موزیک پرروی صحنه‌ها نیز، با تیزهوشی انجام پذیرفته است. آواهایی که می‌شنویم از ترانه سرهای معروفی همچون گنت بیسی، لایونل همپتون، لویی جوردن، الافیترز جرالدری چارلز است. فیلمی که اسپایک لی ساخته است، در عین اینکه ملایم شدن تدریجی کاراکتر مالکوم ایکس را نشان می‌دهد، قضاوت او را در سالهای پایان زندگی‌اش، نسبت به آنچه در اوایل زندگی‌اش انجام می‌داد، عرضه نمی‌کند. ما فقط



می‌بینیم که این کاراکتر به تدریج نرم‌تر و آرام‌تر می‌شود. او در ابتدا، سفیدپوستان را محکوم می‌کرد و از آنها، به عنوان شیاطین بر روی کره‌ی زمین نام می‌برد، اما در اواخر زندگی‌اش، با اینکه همچنان یک سیاهپوست اصیل و خواهان سرسخت حفظ حقوق این طبقه مانده بود، اما دیگر از سفیدپوستان این گونه یاد نمی‌کرد. آنچه در این فیلم طولانی و متنوع، به روند حوادث جرقه‌ی آتش می‌زند، بازی جذاب و کنترل شده‌ی دنزل واشینگتن در نقش اصلی است. بسیاری از کسانی که مالکوم ایکس را می‌شناختند و از نزدیک با او زندگی کرده بودند، می‌توانند راجع به این که یک وجه کاراکتر او بیش از حد بزرگ و یا غیر حقیقی نشان داده شده است، بحث و جدل و ارائه طریق کنند. اما هیچکدام نمی‌توانند منکر بازی قاطع و وقار نمایشی دنزل واشینگتن شوند. او آتشی پیوسته است که با شعله‌ای کوتاه می‌سوزد. و پاداش این فرخ، کاندیدا شدن او برای دریافت جایزه‌ی اسکار بهترین بازیگر مرد اول، در دهه اول ماه فوریه ۱۹۹۲ بود. دنزل واشینگتن، با بردن جایزه اسکار بیگانه نیست، چنانکه برای بازی تابناکش در فیلم «شکوه» محصول دسامبر ۱۹۸۹، برنده اسکار نقش دوم مرد در این سال شد. اما هر آنچه قبلاً دنزل واشینگتن در سینما ارائه داده بود، حتی بازی غیر متعارف‌اش در فیلم فریاد آزادی محصول نوامبر ۱۹۸۶ و ساخته‌ی ریچارد آتن برو، پایین‌تر از نمایش او در فیلم اسپایک لی قرار



می‌گیرد.

دشواری فراوان کار

اسپایک لی می‌گوید حدود یک سال و نیم پیش، به هنگام ساختن فیلم «مالکوم ایکس»، و زمانی که صحنه برای فیلمبرداری نمایشی مربوط به تعقیب اتومبیلها در منطقه‌ای از هارلم آماده می‌شد، ناگهان اتومبیل بی‌سرنشین با سرعت زیاد به طرف او و دستیارانش در سر صحنه، سرازیر شد. با اینکه ماشین بدون این که به کسی صدمه برساند، با جایی برخورد کرد و متوقف شد، اما همان صحنه، همه را به وحشت انداخت. کارگردان جوان، امروز در باره‌ی آن واقعه می‌گوید: «کسی، قطعه آجری را با طناب و با حالت فشار، به بدالی گاز بسته و ماشین را به سمت ما راه انداخته بود» بعداً هیچکس نفهمید که این اقدام، کار چه کسی بوده است، اما هر چه بود این اتفاق مانند صدها رخداد نامناسب دیگر، از دشواری فراوان کار فیلمسازی، آن هم فیلم‌هایی با مضامین سیاسی سخن می‌گفت. اصولاً ساختن بسیاری از فیلم‌ها، همانند شرکت در یک جنگ گسترده است و تهیه‌ی این فیلم بخصوص، که دو سال طول کشید، نیاز به سرسختی و سماجت کارگردان بر توانش داشت. پس از این که عده‌ای بر لزوم انتخاب یک کارگردان با ریشه‌های آفریقایی، برای ساخت این فیلم تأکید ورزیدند، اسپایک لی به هر زحمتی بود، عهده‌دار اداره‌ی پروژه شد. پس از انتصاب وی، سیاهپوستان و مبارزان راه احقاق حقوق آنان، تردیدهای وسیع خود را نسبت به اینکه او بتواند تصویرگر راستین زندگی این قهرمان بزرگ باشد، ابراز داشتند. در همین حال، اسپایک لی درگیر مجادله با کمپانی سازنده‌ی فیلم، بر سر مدت زمان طولانی این اثر و بودجه‌ی اختصاص یافته برای آن شد. اسپایک لی ۳۳ میلیون دلار برای این امر می‌خواست، اما کمپانی برادران وارنر، فقط به ۲۰ میلیون دلار رضایت می‌داد.

بیان کوتاهی‌ها

وقتی بر اثر کمبود بودجه، کار قدری متوقف شد، اسپایک لی برای واداشتن کمپانی به ادامه‌ی همکاری، به گفتگو با مطبوعات پرداخت و سعی کرد با بیان کردن کوتاهی‌ها و انعکاس وسیع آن در وسایل ارتباط جمعی، سران کمپانی را شرمگین ساخته و به ادامه‌ی کمک وادارد اما این برنامه، اثر لازم را نکرد و کارگردان پرتلاش فیلم، با تبعیت از کارهای خود مالکوم ایکس در ایام حیاتش، به جذب کمک‌های مردمی روی آورد و مشکلات مالی مربوط به فیلم را شرح داد و دست‌نیاز به سوی هنرمندان پرآوازه و ثروتمندی چون بیل کازبی و اوپرا وینفری دراز کرد. اسپایک لی مدعی است که حتی قسمت اعظم دستمزد ۳ میلیون دلاری شخصی‌اش را نیز به روند تهیه‌ی این فیلم بازگرداند و آنرا مصروف ساختن فیلم کرد. او می‌گوید: «کارگردانهای سفید پوست مجبور به انجام این کارها نیستند و چنین فداکاریهایی را صورت نمی‌دهند.» اما شاید او از خاطر برده باشد که فرانسیس فورد کاپولا فیلمساز با تجربه و نامور، بیش از اینها در این زمینه فداکاری کرده است.

در صورت دیدار رودرو

برنامه‌ی اسپایک لی این بود که برای پیوند دادن



پیام آزادیخواهانه‌ی مالکوم ایکس با تلاش‌های ضد تبعیض نژادی امروز، از نلسون ماندلا رهبر مبارزان سیاهپوست آفریقای جنوبی و سرپرست کنگره خلق آفریقا نیز، در فیلم استفاده کند. وقتی پیشنهاد بازی در این فیلم، به ماندلا رسید، جواب او «نه»، سپس «آری» و آنگاه «شاید» بود. لی که احساس می‌کرد ماندلا در صورت دیدار رودرو با او، بدشواری بتواند پاسخ نه بدهد، بلیت سفر خود و دستیارانش را به سووتو تهیه کرد و با اینکه کمپانی پانده، شرکت بیمه‌کننده‌ی فیلم، با این سفر مخالف بود، راهی آن دیار شد. حدس کارگردان درست بود و ماندلا به شرکت در نماهای پایانی فیلم تن داد. به این ترتیب است که فیلم با خواندن پیام مبارزه‌ی مالکوم ایکس توسط ماندلا پایان می‌گیرد. اما پیام‌هایی که مالکوم ایکس طی حیات خبرسازش به سیاهپوستان و سایر مبارزان راه برابری طبقات داد، فقط با یک مضمون و دو مضمون توأم نبود. او پیوسته از آنها می‌خواست که سرفراز باشند و برای رفع تبعیض نژادی بکوشند. از سوی دیگر، ایده‌های مالکوم ایکس، صرفاً نوع تندمطالب مطرح شده توسط دیگر مبارز راه آزادی سیاهپوستان، یعنی مارتین لوتر کینگ نبود. او به طرفدارانش می‌گفت که همیشه اندیشه‌ی مبارزه با منادیان تبعیض نژادی را در سر داشته باشند و به این اندیشه، عمل کنند. همین توانایی قابل تحسین مالکوم ایکس برای جواب دادن به حرف‌های ناحق و ایستادن مقابل ظالمان بود که سبب می‌شد بسیاری از سیاهپوستان او را پرستش کنند. در زمانی که تمام سیاهپوستان مراقب حرف زدن شان در حضور سفید پوستان بودند، مالکوم ایکس در مقابل دوربین عکاسان و تلویزیون‌های ایستاد و چیزهایی را می‌گفت که سایر سیاهپوستان فقط در خفا جرأت ابرازش را داشتند. مالکوم ایکس می‌گفت که به راستی سفید پوستان بر خلاف آنچه می‌گویند، هرگز نمی‌توانند سیاهان را بعنوان همتهای خود قبول کنند و این ایده که سیاهان برای پذیرفته شدن در جامعه، باید بیش از پیش مانند سفید پوستها عمل کنند، طرز نگرش بیرحمانه و نامتصفانه‌ای است. عبدالالکلمات استاد دانشگاه که در شمال شرق آمریکا زندگی می‌کند، می‌گوید: مردم از مالکوم ایکس وحشت داشتند، اما شیفته‌ی او نیز بودند. علاقه‌ی آنها به او، به این دلیل بود که در عین جوانی، جرأت گفتن تمام حرفهای لازم را داشت.

او هرگز محو نشده است

با اینکه گفته می‌شود بدلیل انتشار کتب متعدد و عرضه فیلم جدید در مورد مالکوم ایکس، شهرت و اعتبار او از نو احیا شده است، اما مدرسان و محققان سیاهپوست اصرار می‌ورزند که تاثیر گذاری او هرگز محو نشده بود. پل لی که بعنوان یکی از مشاوران فیلم اسپایک لی کار می‌کرد، اظهار می‌دارد: مالکوم ایکس، همیشه در جامعه سیاهپوستان، محبوب و مورد علاقه بود. یک دهه پیش از آنکه سالروز تولد مارتین لوتر کینگ به تعطیل عمومی تبدیل شود، مردم روز ۱۹ ماه مه را بعنوان روز مالکوم ایکس گزینش کرده بودند و سالهاست که مراسم تجلیل از این شخصیت، در فیلادلفیا، کلیولند و هارلم انجام می‌پذیرد. امانوئل کلور شهردار کانزاس سیتی در ایالت میسوری آمریکا می‌گوید که در گذشته‌ی دور- قریب به ۲۵ سال

پیش- با همشگرتی هایش در مدرسه گرد هم می‌آمدند و در باره‌ی سخنان مالکوم ایکس صحبت و مطالعه می‌کردند. او اضافه می‌کند: امروز که سیاهپوستان جوان دوباره به مالکوم ایکس علاقه نشان می‌دهند، به این می‌ماند که دهه ۱۹۶۰ از نو از راه رسیده است. طی دهه‌های اخیر، هر گاه از سیاهپوستان پرسیده شد که مالکوم ایکس و ایده‌هایش، چه چیزهایی را برای شما به ارمغان آورده‌اند، آنها عمدتاً گفته‌اند که او پیام‌آور اصالت انسان و برابری انبیا بشر بوده است. در زمان‌هایی که سفید پوستان بر اثر تماشای فیلم‌های سینمایی، دلشان می‌خواست مثل جان وین یا استیو مک گوئین شوند. مالکوم ایکس فرد نمونه‌ای بود که سیاهپوستان بعنوان الگوی خود انتخاب می‌کردند. فردی که با دوستان و اقوامش، مهربان و در حق دشمنان، بیرحم بود. شهردار سابق شهر آتلانتا واقع در ایالت جورجیا می‌گوید: صرفاً دیدن مالکوم ایکس در حال فعالیت، اثر خیره‌کننده‌ای روی سیاهپوستان داشت. او کاری را می‌کرد که معمولاً روانشناسان صورت می‌دهند. او باعث می‌شد که آنها احساس غرور کنند و بابت سیاهپوست بودن، حس سرفرازی وجودشان را بگیرد.

مرزهای قومی و نژادی

در این میان، اسپایک لی و دستیارانش کار ارزشمندی را به انجام رسانده‌اند، چه سبب شده‌اند که این فرد مبارزو حماسه‌ی ساخته شده از او، از نو بر پرده سینما جان گیرند. اسپایک لی تا پیش از ساختن و عرضه‌ی فیلم موفق «کار درست را انجام بده» در تابستان ۱۹۸۹، فیلمسازی ویژه‌ی قشر سیاهپوستان به حساب می‌آمد، اما با این فیلم، مرزهای قومی و نژادی را در نوردید و موفق به جذب گروه‌هایی بشمار به کار و فعالیت خود شد. در این فیلم، شاهد تقابل سیاهپوستان با برخی سفیدپوستان در منطقه زیست سیاهپوستان و جهت‌گیری‌های حاصله هستیم و اسپایک لی طوری دوربینش را حرکت می‌دهد که

پیچیده‌ترین برخوردها را با ساده‌ترین تصاویر تشریح می‌کند. موفقیت چشمگیر تجاری این فیلم، درهای تازه را به روی این کارگردان گشود و اعتبار فراوانی به کار او بخشید. پس از آن و در پاییز سال ۱۹۹۰، فیلم «هو، پتر، بلوز» از سوی اسپایک لی عرضه شد که بار دیگر دنزل واشینگتن در آن بازی می‌کند و داستان زندگی یک نوازنده‌ی موسیقی و فراز و نشیب‌های پر شمار زندگی خصوصی و شغلی وی است. اما این فیلم، نتوانست مانند اثر قبلی اسپایک لی بر طیف وسیعی از اجتماع اثر بگذارد و فروش آن نیز با اندوخته‌های مادی فیلم پیشین او، اصلاً برابری نکرد. «مالکوم ایکس»، نه فقط از نظر بهره‌دهی تجاری، تمام آثار قبلی اسپایک لی را پشت سر می‌گذارد، بلکه او را به تمامی وارد فیلم سازی سبک «ایبک» می‌کند. سبکی که اسپایک لی و همتهایش، ظاهراً همواره از آن گریزان بودند. آنها از اینکه متعلق به نهضت سینمای مستقل و بدور از حیطه‌ی دست اندازی کمپانی‌های بزرگ هستند، به خود می‌بالیدند، اما امروز شاید عصر دیگری باشد.

